

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد این درباره مطلقات که دیروز مرحوم استاد تمسک کردند عرض کردیم انصافا مشکل است.

یادم می آید حالا نشد دیشب یا امروز نگاه بکنم، در سابق هم توی بحث رشوه به یک مناسبتی بود که اگر مثلا عشار و اینها رد می شویم پولی به آنها بدهیم که آنها از ما نگیرند اشکال ندارد. از مجموعه روایات معلوم می شود که انسان در روایات اهل بیت (ع) طرق متعددی بوده، نه اینکه آدم صاف صاف دروغ بگوید. پول دادن بوده، مسئله توریه بوده، طرق متعددی، از راههای متعددی انسان بتواند حق خودش را اخذ بکند و پولی را که ناحق است از او نگیرند، آن راهها را انجام بدهد، یکی هم همین قسم دروغ است.

و به عبارت فنی که بخواهیم توضیح بدهیم، این که آقای خویی یا مرحوم شیخ مطلقات، ما می گوئیم این مطلقات نداریم. اینها از قبیل اوامر در مقام توهم حظر است. یعنی می خواهد بگوید دروغ فی نفسه جایز است. نه اینکه هیچ قیدی را مراعات نکنیم و انجام بدهیم. این نیست، خلاف ظاهر است.

بعد مرحوم شیخ قدس الله سره مرحوم شیخ انصاری، بعد از بحث اضطرار و توریه متعرض بحث اکراه شدند. چون مخصوصا در روایات سماعه هم اکراه بود هم اضطرار. حالا من ابتدائا عبارت شیخ را، البته عبارت شیخ به نظر من یک مقداری ابهام دارد؛ یعنی حالا یا بعد مثلا مطلبی را ایشان در حاشیه نوشتند یا عقب جلو نوشتند. یک مقداری ابهام دارد.

ثم ان اکثر الاصحاب مع تقييدهم جواز الكذب بعدم القدرة على التوریه، با اینکه گفتیم. اطلقوا القول بلغوية ما اكراه عليه، من العقود و الايقاعات و الاقوال المحرمة كالسب و التبری؛ در باب اکراه قید نکردند که اکراه اگر شد، اگر مثلا فرض کنید مثلا مکره بر عقد بیع است، اگر راهی دارد، توریه بکند، یا اگر گفتند مثلا سب اهل بیت (ع) در آن عرض کردم کتاب صحیح مسلم هم دارد این مطلب را این طور نیست که حالا در کتابهای درجه دویشان باشد.

نمی دانم سهل بن سعد است یا کیست می گوید که معاویه که آمد حج به او گفت امره ان یسب علی بن ابیطالب؛ ایشان در خود صحیح مسلم دارد. گفت نه، من نمی کنم. بعد گفت ان کان و لابد فقال اللهم العن ابو التراب، ترابش با الف و لام است. که او هم گفت این لقب

پیش امیر المومنین، پیش علی بن ابیطالب... غرضم این سب است اکراهش بکند بر سب و بر تبری از امیر المومنین (ع). آن وقت اینجا نگفتند اگر توریه ممکن است توریه بکند و اگر نه، نه. این مرحوم شیخ می خواهد بگوید. اطلق القول.

البتة لغوية ما اكراه عليه من العقود، این ربطی به ما نحن فيه ندارد. آن بحثی که لغویت است به این معنا که آنها صحیح نیستند. بحث ما نحن فيه در حکم تکلیفی کذب است. بله، آن و لا قوال المحرمه خوب است حرف ایشان.

من دون تقييد بصورة عدم التمكن، من التوريه؛ اما این حالا در عبارات فقها نیامده، اما در واقع این بوده. در آن قصه دارد که آن مردک کیست، ۵۰:۰۳ امر کرد یکی از این شیعیانی که بلا نسبت لعن علی بن ابیطالب (ع)، گفت ان الامير امرني ان العن علي، فلعنوه، این فلعنوه ضمیر را آورد که معلوم نباشد به کجا بر می گردد.

علی ای حال این که ایشان می فرماید معلوم نیست خیلی حالا ثابت هم باشد. حالا ایشان فرمودند.

بل صرح بعض هؤلاء كالشهيد في الروضة و المسالك، البتة متعارف این است که وقتی شهید عند الاطلاق گفته می شود، شهید اول مراد است. اینجا مراد ایشان شهید ثانی است. این متعارف نیست. متعارف در اطلاق شهید اول است. این دو تا کتاب هر دو مال مرحوم شهید ثانی است.

صرح بعض هؤلاء كالشهيد في الروضة و المسالك في باب الطلاق بعدم اعتبار العجز عنها، عنها یعنی عن توريه، بل فی كلام بعض، جاهای دیگر هم دارد. مرحوم شیخ گاهی تعبیر به بعض می کند یا بعض الاصحاب و مرادش جواهر است. این مطلب در جواهر هم اشاره شده به آن. حالا مراد ایشان جواهر است خیلی عجیب است از استاد چون به این تعبیر، تعبیر می کنند. مرحوم شیخ خیلی فی غاية الادب به اصطلاح.

بل فی كلام بعض ما يشعر الاتفاق عليه مع انه؛ خب در آنجا گفتم، انه يمكن ان يقال ان المكراه على البيع انما اكراه على التللف بالصيغة و اما ارادة المعنى فمما لا تقبل الاكراه؛ اراده معنا اكراه را قبول نمی کند، فاذا اراده مع القدرة على عدم ارادته، اگر واقعا صیغه بیع را جاری کرده یا صیغه طلاق را، فقد اختاره، فالاكراه على البيع الواقعي، اگر اكراه می خواهد بشود روی بیع واقعی، يختص بغير القادر على التوريه، کسی که قادر است این اكراه نمی شود. لعدم، مثلا غير قادر به خاطر لعدم المعرفة او عدم التفات اليها، كما ان الاضطرار الى الكذب يختص بغير القادر عليها.

این ایشان اشکالی کردند که خب چطور در باب اضطرار این را گفتند در باب اكراه نگفتند؟ این خلاصه اشکال.

و يمكن ان يفرق بين المقامين، بين اضطرار و اكراه بان الاكراه انما يتعلق بالبيع الحقيقي او الطلاق الحقيقي، غاية الامر قدرة المكره على التفصلي عنه بايقاع الصورة، من دون ارادة المعنا، ولكنه غير المكره عليه؛ على اي حال آن كه اكراه شده بيع واقعي است. آن وقت چون شارع اكراه را برداشته ولو قصد بيع واقعي هم بکند اكراه آن را بر می دارد.

و حيث ان الاخبار خالية عن اعتبار العجز عن التفصلي بهذا الوجه لم يعتبر ذلك في حكم الاكراه؛ اين ايشان اين طور.

و هذا بخلاف الكذب، فانه لم يسوغ الا عند الاضطرار اليه و لا اضطرار مع القدرة، پس از اين جهت، چون اكراه بر صيغه بيع نیست، بر بيع واقعي است. و خوب دقت بکنيد، چون بر بيع واقعي است، پس يعنى اگر شما بيع واقعي را هم انجام داديد، چون عن اكراه است، شارع گفته ارزش ندارد ولو بيع واقعي انجام داديد. اما به خلاف مثل كذب.

اين پس بنا بر اين بين اكراه و بين به اصطلاح فرق می کند.

نعم، البته عرض کردم مرحوم شيخ اخذ و رد دارد. اول اشكال کردند بعد گفتند يمكن، ۰۷:۳۰ لو كان الاكراه من افراد الاضطرار فان كان المعتبر في تحقق موضوعه عرفا او لغتا العجز عن التفصلي كما ادعاه بعض او قلنا باختصاص رفع حكم الاكراه بصورة الاضطرار، بان كان عدم ترتب الاثر على المكره عليه؛ مكره عليه مراد بيع و طلاق و اين جور چیزها.

من حيث انه مضطر اليه لدفع الضرر المتوقع عليه، توعده در اینجا يعنى تهديدش کردند كه اين ضرر است. عن النفس و المال؛ ايشان می خواهند به يك نحوی اكراه را ارجاع به اضطرار بدهد.

كان ينبغي فيه اعتبار العجز عن التوريه لعدم الاضطرار مع القدرة؛ عرض كنم كه حالا من اشاره اجمالی بكنم چون بعد انشاء الله تحقيقش را عرض می كنيم. كلمه اكراه چون از باب افعال كراهت است اين كلمه، آن چیزی را كه انسان نخواهد اگر از نیروی خارجی بیاید اكراه می گویند. اكراه عليه به اين معنا. كلمه اضطرار باب افتعال است از ضرر است. و انشاء الله چند بار هم سابقا شد، حالا اگر رسیدیم در بحث اصول ضرر اصولا در لغت در عصر لغت به معنای نقص است. حالا نقص بدنی باشد، نقص مالی باشد، نقص اعتباری باشد، حقیقت ضرر نقص است. پس اضطرار افتعال از باب ضرر است. و معنایش اين است كه انسان قبول ضرر بکند. اضطرار قبول ضرر.

و لذا به طور طبیعی اكراه با اضطرار خیلی فرق می کند. در باب اكراه اين است كه يك نیروی انسان را وادار بکند كه کاری را انجام بدهد، با كراهت نمی خواهد انجام بدهد. در باب اضطرار در حقیقت اين نیست كه نمی خواهد. می خواهد، انجامش می دهد چون ضرر است؛ يعنى قبول ضرر می کند. و چون عادتا انسان عاقل كه قبول ضرر نمی کند، طبیعتا جایی است كه ضررش اقل است.

مثلا در جایی که به شما وادار می کنند خانه تان را بفروشید، اسلحه، یا زندان تهدید به زندان می کنند. خب این اکراه است شما را وادار می کنند، شما اصلا نمی خواهید خانه تان را بفروشید. این فرق بین اضطرار و اکراه را می خواهم عرض بکنم. این را می گوئیم اکراه. اما اگر بچه شما نستجیر بالله مریض است، برای علاج او باید خانه را بفروشید و خانه هم قیمتش صد میلیون است، اما در بازار پنجاه میلیون از شما می خرند. من باب مثال عرض می کنم. شما پنجاه میلیون برایتان ضرر است، پنجاه میلیون ضرر است، لکن این را قبول می کنید. اضطرار به این معناست. این ضرر را قبول می کنیم برای اینکه بچه حالش خوب بشود. برای دفع ضرر از خود طرف. پس شما در واقع... و لذا چون این ضرر را قبول می کنید واقعا هم قصد بیع دارید. واقعا هم، چون تا بفروشید که نمی توانید آن پنجاه میلیون را صرف بچه بکنید. بیایند به شما بگویند که آقا این بیع شما باطل، چون شما مضطر بودید برای بیع. خب می گوید من چه کار کنم، می خواهم بروم بچه ام را علاج بکنم.

لذا این در ذهن آقایان آمده، حالا من بعد توضیح می دهم. آقای خویی هم دارند. چون آقای خویی دارند، آنجا توضیح می دهم. می گویند اگر بیع مضطر باطل باشد خلاف امتنان است. اشکالشان این است. چون امتنان به این است که درست باشد که من بتوانم بچه را علاج بکنم. و الا اگر باطل باشد که نمی توانم بچه را معالجه کنم.

لذا نکته اکراه با نکته اضطرار فرق می کند. شما در باب اضطرار اقدام می کنید، خوب دقت بکنید، واقعا اقدام می کنید، ضرر هم دارد. و لذا واقعا قصد بیع می کنید.

س: طیب نفس هم هست در اضطرار؟

ج: بله دیگر، خب چاره ای ندارد، راهی ندارد

س: چاره ای ندارد که طیب نفس ندارد

ج: این طیب نفس اشکال ندارد، آن مقدار اشکال ندارد

س: قصد جدی ندارد

ج: قصد جدی برای بیع دارد؛ چون اگر نباشد خب نمی تواند بچه را علاج بکند. دقت کردید؟

پس اضطرار عاداتاً غیر از اکراه است. لکن ایشان می خواهند بگویند لو کان الاکراه من افراد الاضطرار، این نعم، به این طور بگوییم؛ بگوییم در حقیقت اکراه هم یک نوع اضطرار است. چون می گویند خانه ات را بفروش و الا زندانت می اندازم. این پس باید خانه را بفروشد دیگر تا زندان نیفتد. پس در حقیقت این هم یک نوع اضطرار است، این هم یک نوع قبول ضرر است. یعنی فروش خانه برایش ضرر دارد، لکن ضرر بزرگ تر زندان افتادن، یا فرض کن می کشند او را، یا تبعیدش می کنند.

لذا ایشان می گویند نعم، لو کان الاکراه من افراد الاضطرار؛ و همان طور که در باب اضطرار شرط است که تمکن از توریه نباشد. بان کان عدم ترتب الاثر من حیث انه مضطر علیه؛ اینجا بد این چایی که ما داریم چیز را بد چیز کرده، کمی توضیح نصش به قول عربها ویرایشش غلط است.

س: قصد جدی نداریم که در اکراه

ج: چرا دیگر

س: نه دیگر در اکراه قصد جدی نیست در اضطرار اما هست.

ج: نه می خواهند ایشان بگویند اینطور. بله، بان کان عدم ترتب الاثر عن المکره علیه من حیث انه مضطر الیه؛ این نکته اش چون مضطر است بدفع الضرر متوعد علیه، عن النفس؛ چون این باید این ضرر را دفع بکند.

بان کان عدم ترتب الاثر من حیث انه مضطر، این مرادش از ترتب اثر این اگر بیع باطل باشد. اگر بیع باطل باشد، نمی تواند دفع ضرر از خودش بکند. پس برای دفع ضرر از خودش باید بیع درست باشد.

کان ینبغی فیه اعتبار، این بان کان تفسیر اینکه من افرادش باشد. کان ینبغی فیه اعتبار عجز عن التوریه لعدم الاضطرار مع القدرة علیها؛ این تا اینجا نمی دانم حالا شیخ چطور مکاسب این قسمت، مکاسب حاشیه داشته بعد مراجعه فرموده!!

و الحاصل، این و الحاصل می خورد قبل از نعم، حالا چرا اینجا آورده نمی فهمم. حاشیه بوده بعد اشتباهای جای دیگر آورده. این و الحاصل می خورد به مطلب اول. به اینجا نمی خورد به این که الان توش بودیم، نعم لو کان الاکراه،

و الحاصل، ان المکره اذا قصد المعنی مع التمكن من التوریه صدق علی ما اوقع؛ مگر اینکه بگوییم مراد ایشان و الحاصل، بله مع التمكن من التوریه صدق ما اوقع انه مکره علیه، با تمکن، فیدخل فی عموم رفع ما اکرهوا علیه، این حاصل می خورد قبل از این نعم.

چون این الحاصل می خواهد بگوید در حال اکراه ولو قصد بیع واقعی بکند باطل است چون رفع عن اکرها علیه است.

و اما المضطر فاذا کذب مع القدرة علی التوریه لم یصدق انه مضطر الیه، فلا یدخل فی عموم رفع ما اضطرروا الیه؛ ظاهرا عبارت شیخ یک مشکلی دارد که احتمالا از دخالت متن و حاشیه باشد.

به هر حال این عبارت ایشان را ما فعلا کمی مشکل داریم. درست است مطلبش اما این جایش اینجا نیست. این مال قبل از نعم است. این می خورد و ممکن ان یفرق قبل قبل از ممکن ان یفرق، به آنجا باید باشد. این و الحاصل تا این جایی که خواندم باید برگردد به آنجا. احتمالا در حاشیه نوشته بوده، بعدها اشتباهها اینجا آوردند. به این جانی خورد. چرا مطلبش درست است. ایشان می خواهد فرق بگذارد که بین اکراه و اضطرار. در اکراه چون قصد واقعا بیع کرده، چون اکراهش بر بیع است. آن وقت رفع عن امتی ما اکرها علیه می گیرد آن را. اما مضطر این طور نیست.

راجع به حالا فعلا اجمالا عرض می کنیم، عرض کردیم ما رفع عن ما اکره، یعنی حدیث رفع به تمام متونش مشکل دارد. حدیث رفع به هیچ یک از متونش فعلا ثابت نیست. آن که پیش ما قابل قبول است فقط، همان متن ثلاثی است که دیروز توضیح عرض کردیم. سندش معتبر است، البته در آن ثلاثی اکراه هست، اضطرار نیست، حالا که ایشان می خواهد اضطرار تمسک بکند. در آن متن شش تایی و نه تایی و یک متن یازده تایی هم هست. در آنها هر دو هست اکراه و اضطرار، لکن سند ثابت نیست. این روشن نیست.

آن وقت می ماند اطلاعات کتاب، الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان، اینها این تعبیر رفع توش نیست. این تعبیر مثلا در باب اکل میته، الا من اضطر الیه، در مضطر آنجا آمده، اما این تعبیر رفع عن امتی ما اضطر الیه توش نیست.

هذا کله علی ای حال انصافا کلمات مرحوم شیخ یک مقداری در اخذ و ردش خالی از ابهام نیست. عرض کردم سابقا این نحوه کتب به طور طبیعی برای تحقیق خوب است، اما عادات این نحوه کتب برای کتب درسی خیلی خوب نیست. این کتابهای مرحوم استاد در این جهت بهتر است؛ چون ایشان بالاخره یک مطلب را قبول می کند. این قدر اخذ و رد ندارد. قبول می کند. برای صفای ذهن آن بهتر است، برای تحقیق این بهتر است.

هذا کله علی مذاق المشهور من انحصار جواز الکذب بصورة الاضطرار الیه حتی من جهة العجز عن التوریه، واما علی ما استظهرناه من الاخبار، این البته گفتم استظهار کرد باز هم برگشت. و استظهارش همان حرف آقای خویی که بگوییم مطلقا، مطلق کذب گفت توریه باشد یا نه.

من جواز الکذب مع الاضطرار الیه،

س: ببخشید این اکراه و اضطرار نتیجه اش بالاخره نظر خودتان چه شد؟

ج: نگفتیم که هنوز. گفتیم که اول حرف آقای خویی را می خوانیم بعد. نگفتیم که هنوز.

من جوازه مع الاضطرار الیه من غیر جهة العجز، فلا فرق بینه و بین الاکراه؛ پس بنابراین نه در اکراه عجز از توره معتبر است، نه در اضطرار.

پس در حقیقت شیخ در این اخذ و رد سه احتمال داد ایشان. خوب دقت بکنید. یک، عجز از توره در هر دو معتبر باشد. عجز از توره در هر دو معتبر باشد اینجا دارد می گوید. فلا فرق بینه و بین الاکراه. عجز از توره در هر دو معتبر نباشد. سه، آن که به مشهور نسبت داده شده، عجز از توره در اضطرار معتبر است، در اکراه معتبر نیست. این سه تا رأی.

روشن شد؟

فلا فرق بینه و بین الاکراه کما ان الظاهر ان ادلة نفی الاکراه راجعة الى الاضطرار؛ ایشان می خواهد بگوید بین ادله اکراه با ادله اضطرار فرق نیست. آنجا هم قبول احد اخف الضررین است. چه فرقی می کند. وقتی می گوئیم قبول اخف الضررین است، مثلاً می گوئیم بیع را انجام می دهم برای اینکه من را نکشد یا زندان نکند. این مثل همان که انسان می رود خانه اش را می فروشد که بچه اش را علاج بکند.

لکن من غیر جهة التوریه، غیر از جهت توره. فالشارع رخص فی ترک التوریه فی کل کلام مضطر الیه للاکراه علیه او دفع الضرر به؛ پس در نتیجه بگوئیم در هر دو معتبر نیست عجز از توره. این خلاصه کلام.

هذا ولکن الاحوط، آخرش باز برگشت رضوان الله تعالی علیه. ایشان در آخر برگشت گفت حق این است در هر دو معتبر است. ولکن الاحوط التوریه فی الباین. هم اکراه و هم اضطرار، مقتضای احتیاط این است.

این خلاصه

س: این احتیاط وجوبی است یا؟

ج: رساله که عملیه نیست. نمی دانم حالا چه مبنایی دارند ایشان قدس الله نفسه الزکیه

.....
علی ای حال انصافا به لحاظ انفتاح ذهنی خوب است این رد و ایرادها و اینها، لکن خب همان مشکل این است که الان به لحاظ آموزشی این کار را نمی کنند؛ چون ذهن انسان از همان ابتدا حالت تردید و شک و دوران و سعی می کنند بیشتر اختیار بکنند، یعنی دانشجو را به اصطلاح طلبه را عادت بدهند بر اختیار مسلک.

در این جهت عرض کردم انصافا نوشته های آقای خویی از همه شان بهتر است. ایشان صاف مطلب را می گویند. حالا بشود اثبات کرد یا نکرد، آن بحث دیگری است. در این جهت ایشان خیلی به اصطلاح روشن تر است کتابهای ایشان و آثار علمی ایشان برای این جهت خیلی روشنتر است.

این راجع به کلمات مرحوم شیخ قدس الله نفسه. من حیث الاجمال روشن شد برای شما که ایشان سه تا احتمال را مطرح کردند؛ یکی اینکه نفی عجز از توریه در هر دو معتبر باشد. هم اکراه و هم اضطرار. اینها آخر فرمودند احتیاط. و الاحوط در هر دو. لکن تمایل داشتند در اثناء که در هر دو معتبر نباشد. نه در اضطرار و نه در اکراه. تمایل خود ایشان ظاهرا به این است. آن که غیر از احتیاط است به این است. در هر دو معتبر نیست. نه در اکراه معتبر است نه در اضطرار. و سه، این است که ظواهر کلمات مشهور، چون ایشان از کلمات نقل کرد، در باب اضطرار الی الکذب، توریه معتبر است، در باب اکراه نه. مجموعا سه تا احتمال در مسئله و آن که شیخ خودش استظهار کرد، در هر دو معتبر نیست. اما آن که احتیاط کرد، در هر دو معتبر است.

این خلاصه من عبارت شیخ را خواندم با این اخذ و ردش و با این ابهام هایی که عبارات شیخ داشت، خدا رحمت کند مرحوم آقای ۲۱:۲۵ می فرمودند گاهی ما در بحث آقای بروجردی که بودیم، آقای بروجردی می فرمودند که این مثلا حالا نمی دانم ایشان مکاسب می گفتند یا عبارت، یک عبارتی شیخ دارد که اگر کسی این را معنا بکند من به او اجازه اجتهاد می دهم. این خیلی عبارت مغلق است. راست است این یک جا نیست، چند جای مکاسب همین طور است. خیلی آدم سر در نمی آورد که آخر الامر چه می خواهد بگوید.

خلاصه ما با این فن و فنون توانستیم مشکل عبارتشان را حل بکنیم. ظاهرا مراد شیخ این است. عبارت هم به هر حال یک عقب جلویی دارد. به هر حال عبارت اخذ و رد دارد. یک عبارتش به نظرم بد جا چاپ شده، اشتباها بد جایی آمده، این اگر درست بشود مشکل از عبارت مرحوم شیخ حل می شود و در نتیجه نهایی این است. ایشان در باب اکراه و اضطرار، تفصی به نحو توریه و عجز از توریه را شرط نمی دانند. از باب احتیاط در هر دو شرط می دانند. به مشهور هم نسبت دادند که در اضطرار شرط می دانند، در اکراه شرط نمی دانند. این خلاصه این کلام با ادله اش و استظهاراتش و ابهامی که عبارت داشت.

فکر می کنم انشاء الله اگر منزل مراجعه بفرمایید من عمدا امروز خواندم برای اینکه این ابهام برداشته بشود باذن الله تعالی.

بعد مرحوم استاد در این صفحه ۴۰۸ فرمودند حاصل کلامه ان اکثر الاصحاب قیدوا جواز الکذب بعدم التمكن من التوریه؛ راست است یعنی جواز الکذب اضطرار الی الکذب.

و مع ذلك فقد اطلقوا القول بفساد ما اكره عليه من العقود و الايقاعات و لم يقيدوا ذلك بعدم القدرة على التوریه؛ و صرح الشهيد الثاني فی الروضه و المسالك فی باب الطلاق بعدم اعتبار العجز عنها عن التوریه؛ بل فی كلام بعضهم دعوى الاتفاق عليه. بعد می فرماید قد اورد المصنف على ذلك بان المكروه على البيع انما اكره على التلفظ بصيغه البيع، دیگر اینها را خواندیم.

و اجاب عن هذا الايراد بوجود الفارق بين المقامين، ما اكره عليه فی باب المعاملات نفس المعامله و واقعها و الاخبار الداله على رفع ما استكره عليه كحديث الرفع و نحوه لم تقيد ذلك بعدم القدرة، اين واقعها، حالا نفس المعامله و واقعها، نمی دانم شاید مقرر درست ننوشته. نه مراد مرحوم شیخ انصاری این است که انسان اکراهش بر بيع واقعی است. این که نوشته نفس المعامله و واقعها، این کمی تعبیر تسامح دارد.

شیخ این جور گفت که من که مکروه می شوم، مکروه تلفظ صیغه نیستم. مکروه به بيع واقعی هستم. پس من باید قصد بيع واقعی بکنم، فقط شارع می گوید چون تو قصد بيع واقعی را با اکراه کردی این ارزش ندارد. مرحوم شیخ این جور معنا کرده است. روشن شد؟ آقای خویی به نظرم اگر مال خود آقای خویی باشد عبارت روشن نیست. نفس المعامله و واقعها، یعنی نفس المعامله الواقعيه، نه لفظیه یا صوریه. نفس هم نمی خواهد، کلمه نفس جایش اینجا نیست. المعامله الواقعيه. این روی معامله واقعی و بيع واقعی اکراه شده. پس اگر قصد بيع نکند، اکراه نشده اصلا. پس ما باید اول مکروه عليه را تصویر بکنیم. مکروه عليه بيع واقعی. بيع واقعی. حالا که مکروه عليه شد شارع می گوید نه ارزش ندارد. رفع عن امتی ما اكرهوا عليه؛ روشن شد مراد؟ مراد شیخ این است، این عبارت آقای خویی مشعر به این معنا نیست.

و الاخبار الداله على رفع ما استكره عليه كحديث الرفع و نحوه، حالا نحوه اش هم نمی دانم از کجا ایشان فهمیده؛ چون غیر از حديث رفع نداریم. لم تقيد ذلك بعدم القدرة على التوریه، فاذا اوجد المكروه المعاملة، دیگر روشن شد؟ المعامله الواقعيه، فاذا اوجد المعاملة الواقعيه، و این معامله واقعی یک نحوه وجودی در وعاء انشاء و اعتبار دارد. یک نحوه وجود ايقاعی انشائی اعتباری دارد. این اگر ایجادش کرد، چون عن اکراه بوده شارع آثار بر آن بار نمی کند.

فقد اوجد خوب دقت کنید، این مطلب ایشان درست است. فقد اوجد نفس ما اكره عليه، مراد اینجا کلمه نفس خوب است. می خواهد بگوید اكره ایشان به تلفظ نیست. اكره ایشان به آن وجود ایقاعی انشائی است. لکن این وجود ایقاعی انشائی روی اكره صادر شده، شارع ارزش برایش قائل نیست. یعنی این اكره بر تلفظ نیست. اكراهش بر آن وجود ایقاعی انشائی اعتباری است.

فقد اوجد نفس ما اكره عليه، این درست است، این عبارت ایشان نفس اینجا درست است.

و یرتفع اثره بالاكره، حالا یرتفع اثره خوب بود اینجور می فرمود: فقد تحقق الوجود الایقاعی الانشائی الاعتباری لهذا الامر البیع و الطلاق، ولكن الشارع رفع هذا الوجود الایقاعی الانشائی بدلیل اكره، این طوری باید می فرمود.

و هذا بخلاف الكذب، فانه لا يجوز الا في موارد الاضطرار، و من المعلوم ان الاضطرار لم يتحقق مع التمكن؛ اما تتمه كلام شيخ را ایشان ننوشتند. خوب بود ایشان حالا خوب شد ما همه را خواندیم. من چون دیده بودم عبارت آقای خویی را، در ذهنم نبود که ایشان کامل نیاورده عبارت شیخ را. خوب بود کامل عبارت مرحوم شیخ را می آورد.

بعد و فيه اول؛ آقای خویی اشکال می فرمایند اول لا فارق بين الاكره و الاضطرار، لان الاكره في اللغة حمل المكروه على امر و اجباره عليه من غير رضی منه؛ این اجبارش. حالا بحثی هم هست که آیا اصلا اكره، ما الان یواش یواش متعرض می شویم. اكره با اجبار فرق می کند یا نه؟ این هم بحث دیگری است.

عده ای آمدند اكره را به معنای الجاء گرفتند. اگر اكره به معنای الجاء باشد اگر این که اگر می گویم با دقت عرض می کنم، این با اجبار فرق می کند. چون یک بحثی هم، البته چون آقا هم سوال کردند که بالاخره آخرش اكره با اضطرار فرقش چیست. یواش یواش بیان می کنیم. این در کتب اهل سنت هم آمده، در همین قواعد فقهیه شان مثل اشباه و نظائر، در کتابهای ما هم بعضی آمده. ما یک الجاء داریم. بعضی الجاء را با اكره یکی گرفتند. و یکی هم اجبار. الجاء و اجبار. الجاء را به معنای اكره گرفتند، اجبار نه.

فرقش حالا در مثل کذب که مشکل است، اما در مثالهای دیگر واضح است. الجاء مثل این که یک دهن کسی را باز کند آب در دهانش بریزد در حال روزه. این را الجاء می گویند. بعضی گفتند اكره همین است. اما اجبار این است که بگوید مثلا روزهات را افطار بکن و الا می کشمت مثلا زندانت می کنم.

س: اختیار و عدم اختیار می شود

ج: نه اختیار نیست. اختیار ندارد خوب دقت کنید. فعل را خودش انجام می دهد. معلوم شد؟ می گوید آب بخور، افطار بکن والا مثلا می کشت. این را اسمش این که آقای خویی نوشتند لا فرق فی اللغة حمل المکره علی امر لاجباره علیه؛ این اجباری که ایشان فرمودند مبناست بر اینکه ایشان اکراه را به معنای اجبار گرفتند. عرض کردم در بعضی از کلمات، خب اینها باید ما مقید نباید بشویم به لفظ. دنبال آن واقع معنا. بعضی آمدند گفتند فرق است ما بین اکراه و اجبار. اکراه را به معنای الجاء گرفتند. اجبار را به معنای دیگری گرفتند، غیر از اکراه. حالا به این معنا هم می شود، آقای خویی به یک معنا گرفته است. خیلی نمی خواهم ملالغتی بشویم.

پس ما یک الجاء داریم به هر حال. الجاء این است که دهان کسی را باز کن و آب دردهانش بریزد. بعضی می گویند این اکراه است. حالا همین کلام که این اکراه است. اما اجبار این است که به او بگوید آب بخور والا می کشت. خوب دقت کنید. بعضی می گویند مثلا این دو تا هر دو اکراه هستند؛ هم الجاء اکراه است و هم اجبار اکراه است. آن جایی که الجاء است، البته الجاء شاید در مثل کذب تصور نشود، اما الجاء در معامله تصور می شود. دستش را بگیرد با قلم خودش امضاء بکند. این الجاء است دیگر. اما به او بگوید امضاء بکن و الا می کشت. این اجبار است.

پس اکراه با اجبار، الجاء با اجبار فرق می کند. در جایی که کلا فاقد اراده می شود، هیچ اختیاری ندارد، این را اصطلاحا گاهی اکراه می گویند. لکن دقیق ترش الجاء است. این الجاء است. الجاهوا الی الکلام.

گاهی اوقات نه، یک اراده و اختیاری می ماند، ولو مبادی اش در اختیار او نیست. مقدماتش... می گوید امضاء بکن، خب او با دست خودش امضاء می کند، امضاء را با دست خودش انجام می دهد. بله، روی رضا نیست. این اجبار می کند.

پس یک، فرق بین اجبار و اکراه، فرق بین الجاء و اجبار است. این یکی. دیگر نمی دانم حالا باشد فردا بگویم دیگر. چون در روایت دارد که مثلا الجاء از طرف سلطان است، اکراه از طرف زوجه است.

ما یک معنای دیگر هم داریم. یکی اینکه فرض کنید زن آدم به آدم فشار می آورد که این کار را بکن و الا کذا و کذا می کنم. خب این یک حالت دیگری است. آیا این هم اکراه است؟ این که در فقهای سنی یا شیعه آمدند تمام این موارد را یکی یکی بررسی کردند، این را اصلا فرض کنید بلانسیب بچه آدم می گوید این مثلا خانه را بفروش و الا من دستم را به برق میزنم و خودم را می کشم. این غیر از این است که سلطان اجبار بکند انسان را. مثلا آمدند گفتند نه این اجبار است. اگر بچه آدم، این اکراه نیست.

ج: هان، حالا این اضطرار است خوب دقت بکنید. روشن شد من هی مثالها را می زنم. این روایت دارد، شما می خواهید دریاورید و

الاضطرار لکم من الزوجه ۳۱:۵۲

فان لان الاکراه فی اللغه حمل المکره علی امر و اجباره علیه من غیر رضی منه؛ این حمل مکره یکی چیز است، واداشتن او به انجام کار چیز دیگری است.

ولا شبهة فی ان هذا المعنا لا يتحقق اذا امکن التفصی كما هو الحال فی الاضطرار؛ خیلی تعجب است از مرحوم آقای خویی که این را اشکال به شیخ انصاری گرفتند. شیخ انصاری خودش این مطلب را آورد اصلا که فرقی نمی کنند با هم. اصلا گفت اکراه جزو افراد اضطرار است. تعجب است از ایشان. لذا عرض کردیم خیلی تعجب است ایشان رد کردند.

بله، شیخ انصاری نتیجه نهایی اش این شد که در هر دو معتبر است. اما این احتمال را دادند و تقویت هم کردند که اکراه جزو افراد اضطرار می شود.

پیدا شد؟

س: الجبر من السلطان و یكون الاکراه من الزوجة و الامه

ج: به عکس این. حالا احتمالا روایت هم احتمالا چند تا آمده. جبر من السلطان نه، جبر من الزوجه، اکراه من السلطان. حالا تصادفا از عجایب این است که این روایت هم چپگی، به ذهن ما به عرف ما

س: شاید جبر را همان جبر در مقابل مثلا اختیار

ج: اجبار دیگر. جبر که اجبار است که

س: اجبار از ضعیفه خودت

ج: بله اجبار از زوجه معقول است نه اینکه اجبار از سلطان است. اکراه از سلطان است. سندش را بخوانید. من هر وقت این روایت را دیدم فکر می کنم چه است، یعنی فکر می کنم این روایت جابجا شده است.

س: ۳۳:۱۵

ج: اکراه هم همین طور است

.....
علی ای حال من به ذهنم می آید شاید عرف خوب دقت بکنید، چون ما می دانید تعبد نداریم به، عرف بیشتر با این مساعد باشد که الجبر من الزوجه و الاکراه من السلطان. سندش را بخوانید.

س: محمد بن یحیی عن محمد بن

ج: محمد بن یحیی اگر باشد که از کلینی است. کدام باب کلینی آورده؟ نوادر آورده؟

س: باب ما لا یلزم من الایمان

ج: ایمان

س: ایمان.

عن موسی بن سعدان

ج: خب این اشکال دارد. موسی اشکال دارد.

س: عن عبدالله بن قاسم عن

ج: بله این احتمالا همان بتری است، ولو بعضی می گویند دو تا. ما یکی می دانیم. ضعیف است، عرض کردم ضعیف است، سندش

مشکل است خیلی مشکل است. هم موسی بن سعدان مشکل است هم عبدالله بن قاسم. بله، بعدش آقا؟

س: تمام شد استاد، عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله

ج: یکی دیگر هم دارد؟

س: بعدش هم هست، آن علی بن ابراهیم عن محمد بن علی عن موسی بن سعدان عن عبدالله بن القاسم

ج: این که بدتر از آن است. چون محمد بن علی که صیرفی است که خیلی بدتر است.

س: این دارد الاجبار من السلطان، آن داشت الجبر من السلطان

ج: همین جبر مراد اجبار است واضح است. بدون این که شما بخوانید خود ما گفتیم. این باید اجبار. به نظرم چپه شده، به نظرم می آید،

ذهن من که این طور است. الاجبار من السلطان و الاکراه من الزوجه، به نظرم به عکس است. اجبار من الزوجه است، اکراه من السلطان

است. در آن زندان و زندان و خب زن آدم که زندان ندارد، اذیت می کند آدم را. به نظر من اجبار به زن بیشتر می خورد، اکراه به سلطان می خورد. به عکس آن که در روایت آمده است.

س: اجبار قوی تر از اکراه است.

ج: نه اکراه قوی تر است. اکراه قوی تر است.

علی ای حال کیف ما کان این روایت را هم ما داریم. اگر مرآة العقول در این هست ببینید ذیل این روایت مرآة العقول مرحوم مجلسی... به ذهن من که هر وقت ما نگاه می کردیم به نظرم چیه می آید. به نظر ما

س: اجبار از جبروت است،

سس: حاج آقا آن اجبار که اگر امضاء نکنی می کشت. سلطان یک قدرت کشتی دارد

ج: آن به اکراه می خورد. این به اکراه می خورد.

س: آن اصلا سلب اختیار

ج: بله آن حالا مثلا مراعات حال مثلا می کرد، وضع زندگی به هم نخورد. این اجبار صدق نمی کند.

س: مرآة العقول نوشته ۳۵:۴۰

ج: خب همین، معلوم می شود ایشان هم گیر کرده است. همین عبارت مرآة العقول معلوم می شود گیر کرده است. چون می گوید در اجبار، چون می گوید از طرف زوجه که ضرر شدید نیست، از سلطان ضرر شدید است. خب همین ایشان معلوم می شود گیر کرده، این علامت گیر ایشان. ما تصریح کردیم، ایشان معلوم می شود گیر کرده است.

س: این ۳۶:۰۴ در متون فقهی ما نیست.

ج: زیاد است بیع مکره

س: اجبار حاکم، سلطان چه مشکلی دارد؟

ج: می آید اما به عنوان اکراه است. اما اینکه اجبار من السلطان و الاکراه من الزوجه خیلی بعید است.

و ثانياً انالو لم نعتبر في مفهوم الاكراه ان لا يتمكن المكره من التفصی فان لازم ذلك جواز ارتكاب المحرمات؛ البته این که ایشان گفت ثانیاً می گویم چون مرحوم شیخ اخذ و رد کرد، ما نمی توانیم یک اشکال معینی بکنیم. مثلاً ایشان می گویند لازمه اش این است که اگر انسان مکره به یک حرام شد، ولو تفصی ممکن باشد، آن حرام را انجام بدهد.

و ان كان قادراً على التخلص، كما اذا اكرهه احد على شرب الخمر، که مثلاً باید، آن وقت می تواند این خمر را بگیرد در به قول ایشان علی جیه، بریزد توی جیش، در لباس خودش بریزد، یا روی زمین بریزد، اظهار بکند که، ایشان باید بگویند مثلاً این شربش جایز است. لکن عرض کردیم مرحوم شیخ در آخر کلامش گفت الاحوط اعتبار العجز فی کلی البابین؛ اشکال به شیخ وارد نیست. شیخ در آخر احتیاط کرد.

بله ایشان می گویند لازم ذلك این است. و كما اذا اكرهه جائر على اخذ اموال الناس بالظلم و العدوان و كان متمكناً، حالا، و یوهمه الى آخره.

هذا كله بناءً على المشهور كما نسبه المصنف الى ظاهرهم، من تقييد جواز الكذب بعدم القدرة على التوریه، و التحقيق ان يفصل، خود مرحوم استاد تحقیق دیگری دارند، بین احکام تکلیفی و بین احکام وضعی، در باب معاملات، چه عقود چه ایقاعات.

و اما احکام تکلیفی و وجوبی کانت ام تحریمی فان تجزها على المكلفين و وصولها الى مرتبة الفعلیه، البته ایشان اعتقادشان این است که فعلیت حکم به فعلیت موضوع در خارج، این مبنای نائینی است. عرض کردیم کلمه فعلیت در کلمات اصولی ها معانی متعدد دارد. در مثل کفایه فعلیت حکم به این است که مثلاً امرش انشائی واقعی باشد. امتحانی نباشد. خیلی اصطلاح جوری نیست به نظرم.

یک فعلیت هم مرحوم آقای خویی دارد تبعاً للنائینی؛ مثلاً اقم الصلاة للوکی الشمس، الان این وجوب نماز ظهر فعلی نیست، چون الان ظهر نشده دیگر، ظهر شد فعلی می شود که فعلیت حکم به فعلیت موضوع بشود. این هم خیلی جور نیست انصافاً. این هم خیلی یک فعلیت دیگر هم در بعضی از کلمات آمده که مراد از فعلیت ارسال رسل و ابلاغ مثلاً رسل و انزال کتب باشد.

این بهتر به قواعد می خورد. ما خودمان وقتی به فعلیت می گوئیم مرادمان این است. به هر حال فعلاً وارد آن بحثش نمی شویم. می خواستم این اصطلاح را بگویم.

فان تنجزها على المكلفين و وصولها الى مرتبة الفعلية لتبعثهم على الاطاعة و الامثال؛ البته این عبارت خیلی منسجم نیست. باز ما مرحله امثال را مرحله تنجز را بعد از فعلیت گرفتیم. به نظر کمی در این عبارت شاید جناب آقای مقرر اشتباه کرده است. چون بینید ما مرحله جعل گرفتیم، بعد از مرحله جعل، مرحله فعلیت است و آن ارسال رسل و انزال کتب است. بعد مرحله تنجز است. خوب دقت کنید. مرحله تنجز در اصطلاح ما در وصول به مکلف است. ایجاد رابطه بین تشریع و بین مکلف. وقتی که حکم به مکلف رسید، می شود مرتبه تنجز.

مرتبه آخر مرتبه امثال است. یا انجام می دهد یا نمی دهد. حالا این کمی در عبارت ایشان جابجا شده است. حالا من چه عرض کنم. و وصولها الى مرتبة الفعلية لتبعثهم على الاطاعة و الامثال مشروطة بالقدرة العقلية او الشرعية، و الشرعية نوشته، جایی که یا جایی که شرع دارد.

و اختلاف الدواعی فی ترک الواجبات و ارتکاب المحرمات لا یؤثر فی تبدیلیها او رفعها؛ و مثال ذلك ان شرب الخمر مع التمكن من تركه حرام، و ان كان شربه بداعی رفع العطش او غیر من الدواعی عدا الاسکار؛ خب این معلوم است مطلب واضحی است. كما ان المناط فی رفع الاحکام التکلیفیه هو عدم القدرة على الامثال ولو بالتوریه و نحوها؛ مثلا اذا اكره الجائر احدا على شرب الخمر و لم يتمكن المجبور من تركه بالتوریه او بطریق آخر فان الحرمة ترتفع بحديث الرفع و نحوه؛ عرض کردیم حدیث رفع پیش ما مشکل دارد. و لذا اینجا اگر تمکن پیدا نکرد از توریه، حدیث رفع نمی گوید تکلیفش برداشته شده. می گوید عقاب ندارد.

س: حاج آقا ترک الشرب بخمر بالتوریه یعنی چه؟ ترک الشرب مثلا بالتوریه

ج: مثلا فرض کنید شراب را بریزد در جیش، در لباسش.

س: می گویند توریه؟

ج: یعنی با توریه ترک بکند و مع ذلك بخورد، با اینکه امکان دارد توریه، مع ذلك بخورد.

و اما اذا تمکن من موافقة التکلیف بالتوریه أو بجهة اخرى فلا موجب لسقوط الحرمة؛ اگر راهی ندارد خب بخورد آن حرمت برداشته می شود. اگر راهی دارد باید توریه بکند.

تا اینجا دیگر چون وقت تمام شده انشاء الله روز شنبه. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين